

که نویسنده در اختیار داشته است (در مرکز مطالعاتی آپک دروین) و تعجب و حیرت از شتابزدگی، فقدان روش تحقیق (متدولوژی) منسجم، فقر دانش اقتصادی (و نیز عمومی) و کلا پریشان اندیشی و پراکنده‌گویی.

اولین مشکلی که گریبان خواننده را می‌گیرد ابهام موجود در عنوان کتاب است: آپک و اثرات تخریبی تطبیق قیمت نفت. منظور از تطبیق قیمت نفت چیست؟ خواننده‌ای که این سؤال را از خود می‌کند و درصدد یافتن پاسخی در لابه‌لای صفحات کتاب برمی‌آید با کمال تعجب و سرخوردگی در می‌یابد که علی‌رغم عنوان فصل اول: «تطبیق قیمت نفت» و فصل سوم: «اثرات تخریبی تطبیق قیمت نفت»، در هیچ جای کتاب تعریف یا توضیحی برای اصطلاح «تطبیق قیمت» نیامده است. اصولاً تطبیق «قیمت نفت» عبارت ناقصی است و بخودی خود مبین هیچ معنایی نمی‌تواند باشد. چرا که تطبیق متضمن مقایسه است و مقایسه حداقل بین دو چیز صورت می‌گیرد، و مقایسه یا تطبیق يك چیز با خود بی‌معنی است. بنابراین ابهام عبارت ناشی از نقص آن است. وقتی می‌گوییم «تطبیق قیمت نفت»، دنبالش باید بیآوریم با چه. این ایراد تنها از لحاظ دستور زبان نیست، بلکه منطقی و روش‌شناختی است. ابتدایی‌ترین اصل روش صحیح تحقیق عبارت است از تعیین دقیق موضوع مطالعه و مشخص نمودن هدف از آن.

با مطالعه فصل اول می‌توان حدس زد که منظور نویسنده از عبارت بالا افزایش قیمت نفت است. اما افزایش قیمت چه ربطی به تطبیق دارد؟ شاید جمله زیر کلید حل این معما باشد: «اعضای [آپک]... فهمیدند که قیمت نفت خیلی بیشتر از آنچه دریافت می‌کنند ارزش دارد» (ص ۴۷). به گمان ما منظور نویسنده این است که اعضای آپک دریافتند که ارزش نفت بالاتر از قیمتی است که به آن دادوستد می‌شود. اگر این تعبیر از جمله بالا درست باشد شاید به این صورت بتوان عبارت ناقص بالا را تکمیل کرد: «تطبیق قیمت نفت با ارزش آن». اما در این صورت با مسأله جدیدی روبرو می‌شویم و آن کم و کیف ارزش نفت است. در هر صورت اینها همه حدس و گمان راقم این سطور است و در هیچ جای کتاب عبارت مذکور به این صورت تصریح یا تکمیل نشده است.

از مشکل عنوان کتاب که بگذریم می‌رسیم به پیشگفتار که در آن نویسنده انگیزه خود را در نوشتن کتاب این طور بیان می‌کند: «در درجه اول شناسایی اثرات تخریبی درآمد حاصله از صدور نفت بر اقتصاد کشورهای تولیدکننده» (ص ۲۸). نویسنده می‌خواهد این حکم را که «سرمایه‌های زیاد و فراوان می‌تواند موجب رشد و توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم بشود» (ص

سخنی دربارهٔ نفت و توسعه

دکتر موسی غنی‌نژاد

آپک و اثرات تخریبی تطبیق قیمت نفت.
تألیف دکتر امیر باقر مدنی. مرکز نشر فرهنگی رجاء. تهران. ۱۳۶۳.

نار تحقیقی به زبان فارسی در مورد نفت بسیار اندک است و به جرات می‌توان گفت که تعداد کتابهای جدی موجود در این مورد ترجمه یا تألیف از تعداد انگشتان دودست تجاوز نمی‌کند. این ر. حالی است که کشور ما با توجه به سابقه دهها سال تولید و صدور نفت و نیز به علت اهمیت آن در حیات اقتصادی، در ردیف مهمترین کشورهای نفتی جهان قرار دارد. کوشش برای رفع این کمبود را می‌توان از عاجل‌ترین و ضروری‌ترین وظایف محققان اقتصادی به‌شمار آورد.

طبیعی است که در چنین اوضاع و احوالی، انتشار کتاب آقای دکتر امیر باقر مدنی، استاد اقتصاد دانشگاه، در مورد «آپک» و «قیمت نفت» مورد استقبال و کنجکاوی علاقه‌مندان قرار گیرد. ما متأسفانه باید گفت شوق و علاقه خواننده با دنبال نمودن مطالب و فصول متوالی کتاب، تبدیل به تأسف، تعجب و حتی حیرت می‌گردد. تأسف از هدر رفتن فرصت مطالعاتی و امکاناتی

۲۸)، باطل نموده و عکس آن را یعنی «اثرات تخریبی» زیادی سرمایه را اثبات کند. این بحث در واقع هسته مرکزی کتاب را تشکیل می‌دهد.

قبل از پرداختن به این بحث اساسی، بد نیست نظری به مقدمه کتاب بیندازیم. چرا که با بررسی این مقدمه، کوله بار دانش اقتصادی مؤلف را تا حدی می‌توان سبک و سنگین کرد. نویسنده ما ابتداء در صدد نشان دادن اهمیت نفت و کلاً انرژی در اقتصاد بین الملل است و برای این کار از آمار و ارقام مدد می‌جوید: «در حال حاضر قیمت داد و ستد بین الملل آن [انرژی] ده برابر گندم و ذرت است و یک چهارم کل تجارت جهانی را شامل می‌شود» (ص ۳۱). اولاً باید خاطر نشان کنیم که انرژی اشکال مختلفی دارد که هر کدام دارای واحد خاص خودند. مثلاً واحد انرژی حرارتی «کالری» و واحد انرژی الکتریکی «وات» است. وقتی از قیمت انرژی صحبت می‌کنیم منظور قیمت کدام واحد است؟ قیمت فرضاً یک «وات» الکتریسیته را چگونه می‌توان با قیمت یک کیلوگرم گندم مقایسه کرد؟ ثانیاً آنچه در بورسهای سراسر دنیا خرید و فروش می‌شود نفت، گاز، ذغال و غیره است و نه انرژی. در لیست اجناس مورد داد و ستد هیچ بازاری، کالایی به نام انرژی وجود ندارد. ظاهراً مشکل نویسنده ناشی از اشتباه گرفتن منابع انرژی را (مانند نفت و گاز و غیره) با خود انرژی است! گذشته از این اگر قصد نویسنده را مقایسه مثلاً یک تن نفت با یک تن گندم بدانیم، باز هم باید متذکر شویم که این مقایسه نیز نایبجاست. نفت را با ذغال می‌توان مقایسه کرد که منبعی است انرژی زا، نه با گندم که از مواد خوراکی است.

چند صفحه بعد با این جملات حیرت انگیز روبرو می‌شویم: «دلیل عمده ارزان بودن نفت، تفاوت هزینه استخراج آن با سایر منابع است. چون با فشار از زمین خارج می‌شود [۱]، هزینه استخراج آن کم است؛ به علاوه به آسانی می‌توان عرضه آن را کم یا بیشتر کرد تا جوابگوی کاهش و افزایش تقاضا باشد. بدین ترتیب می‌توان مانع ذخیره کردن و ارزانی آن در آینده شد» (ص ۳۴). اگر این جملات بدون ارتباطند چرا دنبال هم ردیف شده‌اند؟ و اگر با هم مربوطند چه نتیجه‌ای جز این می‌توان گرفت که به زعم نویسنده: نفت ارزان است برای اینکه می‌توان مانع ارزانی آن در آینده شد! اما بد نیست بدانیم که تمامی ذخایر نفتی ضرورتاً با فشار از زمین خارج نمی‌شوند. هزینه تولید نفت بستگی به نوع ذخایر زیرزمینی (یا دریایی) و اسلوبهای اتخاذ شده برای استخراج آنها دارد. طبق برآوردهای «ماسرون»^۱ اگر پایینترین هزینه فنی تولید نفت کویت را در مناسبترین ذخایر زیرزمینی اش فرض کنیم، این هزینه به طور متوسط در ایران ۲ تا ۳، در لیبی ۵ تا ۱۲، در الجزایر ۱۵ تا ۲۰، در امریکای شمالی ۳۰ تا ۵۰ و در

دریای شمال ۳۰ تا ۱۰۰ می‌باشد. این اندیس‌ها تفاوت قابل ملاحظه هزینه فنی تولید در مناطق مختلف جهان را، که در سال ۱۹۷۴ از بشکه‌ای ۰/۰۶ دلار در کویت تا بشکه‌ای ۶ دلار در دریای شمال در نوسان بود، نشان می‌دهد.

از همه مهمتر اینکه پایین بودن هزینه تولید الزاماً به معنی ارزان بودن نیست. ارزانی یا گرانی يك کالا به معنی بالا یا پایین بودن قیمت بازار است که آن را نباید با آنچه که در اصطلاح حسابداری قیمت تمام شده و در اصطلاح اقتصادی هزینه تولید یا هزینه تمام شده می‌نامند اشتباه کرد. هزینه تولید قسمتی از قیمت بازار را تشکیل می‌دهد و شامل سود و زانت و برداشتهای دولت (مالیات و عوارض و غیره) نمی‌باشد. این تفاوت خصوصاً در مورد نفت بسیار گویاست. در سال ۱۹۷۹ از ۱۴۱۷ فرانک قیمت يك تن نفت فروخته شده در فرانسه تنها ۲۳۰ فرانک یعنی ۱۶/۳ درصد آن هزینه تولید (بعلاوه هزینه حمل و نقل و توزیع) بوده و بقیه، سود و رانت نفتی است که کشورهای صادر کننده ۳۹۰ فرانک (یعنی ۲۷/۵ درصد)، کشورهای وارد کننده ۶۵۸ فرانک (یعنی ۴۶/۴ درصد) به صورت عایدات مالیاتی و نیز شرکت‌های نفتی بین المللی ۱۳۹ فرانک (معادل ۹/۸ درصد) به صورت سود، به خود اختصاص داده‌اند.^۲

حال می‌پردازیم به بحث اصلی کتاب و نتیجه‌ای که نویسنده در صدد اثبات آن است: «بر خلاف نظریه‌های قبلی سرمایه‌های زیاد و فراوان نمی‌تواند موجب رشد و توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم بشود». روش اتخاذ شده برای اثبات این حکم عبارت است از بررسی جداگانه اثرات افزایش قیمت نفت بر اقتصاد ۱۳ کشور عضو اِپِک. ابتدا باید متذکر شد که این بررسیها بیش از اندازه مختصرند و بجز بازگویی داده‌های معین اقتصادی - اجتماعی در مورد تك تك كشورها، دارای هیچگونه جنبه تحلیلی نیستند. نویسنده تنها به توصیف بسیار کوتاهی از اوضاع اقتصادی، جمعیت‌شناسی و اجتماعی این کشورها بسنده کرده است. ثانیاً کنار هم قرار دادن ۱۳ عضو نامتجانس اِپِک و صدور حکم کلی برای همه آنها، نشان می‌دهد که نویسنده خود را پایبند رعایت ابتدایی‌ترین اصول روش تحقیق نمی‌داند. وگرنه چگونه می‌توان کشوری مثل قطر را با ۲۴۰ هزار نفر جمعیت، ۱۱ هزار کیلومتر مربع وسعت و ۲۶ هزار دلار درآمد سرانه، با اندونزی که دارای نزدیک به ۱۵۰ میلیون نفر جمعیت و ۲ میلیون کیلومتر مربع وسعت و تنها ۵۳۰ دلار درآمد سرانه است، در یک ردیف قرار داده و اثرات افزایش درآمد نفت را بر اقتصاد آنها به یکسان ارزیابی نمود؟ و از نتیجه آن حکم کلی برای جهان سوم صادر کرد؟ یکی از مهمترین مشکلات کشورهای توسعه نیافته مسأله کمبود سرمایه‌گذاری است که ناشی از فقدان پس انداز و سرمایه

ور کلی می باشد. اما نویسنده ما در صدد لغو این قضیه و اثبات لاف آن است. برای این کار کشورهای اَبک را شاهد می آورد و بکه در سایه درآمدهای نفتی، «نه فقط پیشرفت عمده ای حاصل زدید، بلکه تزریق دلارهای نفتی موجب پیدایش مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی تازه ای نیز شد» (ص ۲۲۱). مائل و مشکلاتی از قبیل مهاجرت روستاییان به شهرها، سقوط نش کشاورزی، بازدهی پایین بخش صنعتی، فساد اداری و موه خواری و غیره. اما این مصیبتها را نمی توان خاص نورهای نفتی دانست، بلکه تمامی کشورهای توسعه نیافته کم و ش به این دردها گرفتارند. و اینها در نهایت ناشی از توسعه فتگی و کمبود سرمایه است نه بالعکس.

تناقض گویی نویسنده در مورد اثرات ناشی از افزایش درآمد ت خالی از لطف نیست: از يك سو قلم فرسایی می کند در بارهٔ ماختن مجهزترین بیمارستانها، «پیشرفتهای چشمگیر در مورد وزش و پرورش»، «توسعه و آبادی شهرها» (ص ۷۵) در بستان سعودی؛ «برنامه های رفاهی بی نظیر» (ص ۸۵) در یت؛ قرار گرفتن «وزن و ثقل در ردیف کشورهای نسبتاً توسعه یت» (ص ۹۶)؛ «برنامه های گسترده رفاه اجتماعی» (ص ۱۲۱) امارات متحده عربی؛ و بالأخره اینکه «بعضی از اعضای اَبک ون گذراندن دوران انقلاب صنعتی، از غنی ترین ممالک جهان به اند» (ص ۲۲۳). و از سوی دیگر اظهار تأسف می کند از یمتی که برای این پیشرفتهای ناچیز پرداخت شده و می شود» (ص ۲۲۳). ناچیز شمردن برنامه های رفاهی بی نظیر، پیشرفتهای شمگیر، دور زدن انقلاب صنعتی و قرار گرفتن در ردیف ی ترین کشورهای جهان را چگونه می توان توجیه کرد؟ بدعت کلام، نوآوری در منطق، یا آخرین کشف علم اقتصاد؟

برگردیم به مسأله سرمایه و نقش و اهمیت آن در توسعهٔ تصادی. نویسنده طبق معمول در هیچ جا تعریفی از سرمایه دست نداده و در مواردی که از سرمایه و نقش آن صحبت می کند مان می دهد که تصور درستی از مفهوم سرمایه ندارد؛ به طوری که را با درآمد نفتی یکی می انگارد: «عملکرد اقتصادی تعدادی از نورهای جهان سوم مانند کرهٔ جنوبی، تایوان، چین، کوبا و تا دودی برزلی^۲ مؤید آن است که سرمایه شرط لازم برای رشد و سه اقتصادی نیست. این کشورها در مدت يك ربع قرن گذشته انستند به تدریج در راه صنعتی شدن قدمهای بزرگی بردارند و نون صادر کننده کالاهای ساخته شده و نیمه ساخته شده باشند. در حالیکه کشورهای مورد بحث فاقد سرمایه های زیاد نابع نفت بوده به استثنای چین بقیه احتیاجات سوخت خود را خارج وارد می کنند»... «کشور ژاپن هم که در نیم قرن اخیر فق شد به يك غول صنعتی تبدیل شود، در ابتدا فاقد سرمایه بود،

هنوز هم بیش از ۹۰ درصد از نفت مصرفی خود را از خارج وارد می کند» (ص ۲۲۸-۲۲۹). اگر مقصود نویسنده از سرمایه تنها درآمد نفتی است باید به او حق داد، چرا که درآمد نفتی شرط لازم برای توسعه نیست. اغلب کشورهای صنعتی اروپایی فاقد نفت و درآمد نفتی اند. اما نه تنها هیچ اقتصاددانی بلکه هیچ عقل سلیمی سرمایه را منحصر به درآمد نفتی نمی داند.

سرمایه را به صورت بسیار کلی و عام آن می توان صرف و بی امکانات فعلی مصرف به منظور بالا بردن باروری تولید بکن ینده دانست. مثال ساده زیر شاید روشنگر این تعریف باشد. جامعه ای فرضی را در نظر می گیریم که تنها فعالیت تولیدی آن عبارت است از ماهیگیری. جمعیت فعال آن صد نفر و میزان تولیدشان با وسایل بسیار ابتدایی روزانه بطور متوسط صد کیلو گرم می باشد. این مقدار محصول به جامعه اجازه بازتولید همین تعداد جمعیت فعال را می دهد. بنابراین بدون تغییر در شیوه تولید یا دخالت عامل خارجی، جامعه به زندگی خود به همین وضع ادامه می دهد و تغییری در میزان تولید یا سطح رشد آن صورت نمی گیرد. این همان وضعی است که کلاسیکهای علم اقتصاد آن را «وضع ساکن» یا ثابت (Etat Stationnaire) نام نهاده اند. بطور کلی راه حلی که برای برون رفت از این وضع می توان تصور نمود عبارت است از اینکه قسمتی از قدرت تولیدی جامعه - که منحصر به ماهیگیران است - مثلاً پنجاه نفر، به جای آنکه مستقیماً به کار ماهیگیری با وسایل بسیار ابتدایی ادامه دهند، وقت خود را صرف کنند برای بافتن تور ماهیگیری. تدبیر مذکور موجب می شود که باروری تولید هر ماهیگیر در آینده، بطور متوسط سه برابر گردد. ولی این کار مستلزم سختی کشیدن اعضای جامعه طی مدتی است که باید صرف تولید تور ماهیگیری بشود. چرا که سطح تولید در این مدت بطور متوسط پنجاه درصد پایین خواهد آمد. در عوض با حاضر شدن تور ماهیگیری باروری تولید بطور قابل ملاحظه ای افزایش می یابد، بطوری که پنجاه ماهیگیر قبلی قادر خواهند بود ۱۵۰ کیلوگرم صید کنند یعنی پنجاه درصد بیشتر از محصول صد ماهیگیر اولیه در «وضع ساکن».

تور ماهیگیری سرمایه ای است که با صرفه جویی اعضای جامعه به دست آمده و موجب بالا رفتن سطح تولید و در نتیجه رشد و رفاه جامعه شده است. تصویری که به این صورت از سرمایه به دست می دهیم بسیار کلی و ساده شده است. در زندگی عملی جوامع مخصوصاً جوامع سرمایه داری، اشکال و عملکردهای (Fonctions) سرمایه بسیار متنوع و پیچیده است. سرمایه منحصر به شئی نیست که تنها وجود عینی و مادی - به صورت وسایل تولید، تور ماهیگیری در مثال بالا - داشته باشد، بلکه در عین حال ترجمانی است از روابط بین انسانها یا روابط اجتماعی. وقتی

می‌گوییم جامعه سرمایه‌داری یعنی جامعه‌ای که در آن سرمایه تبدیل به رابطه اجتماعی مسلط شده است. اما به چه اعتباری سرمایه را نوعی رابطه اجتماعی می‌توان دانست؟

برای توضیح این امر بر می‌گردیم به مثال ساده بالا: گفتیم تور تولید شده - سرمایه عینی و مادی - موجب افزایش باروری تولید می‌شود به طوری که نسبت به «وضع ساکن» مازادی به میزان پنجاه کیلوگرم ماهی ایجاد می‌گردد. انگیزه تولید تور دست یافتن به مازاد است. اما یکبار که مازاد به دست آمد خود وسیله‌ای می‌شود برای بافتن تورهای مجدد، زیرا که به اتکای آن می‌توان معیشت تعداد بیشتری را به منظور تولید تور تأمین نمود. اینجاست که جامعه با مبادله و تقسیم کار سروکار پیدا می‌کند. عده‌ای که به تولید تور مشغولند، محصول خود را با مازاد ماهی صید شده توسط ماهیگیران مبادله می‌کنند. مبادله منجر به پیدایش رابطه جدیدی بین اعضای جامعه - ماهیگیران و تولیدکنندگان تور - می‌شود. آن قسمت از مازاد که ماهیگیر برای مبادله با تور اختصاص می‌دهد، ارزش مصرفی برایش ندارد، یعنی ماهی را به منظور مصرف شخصی خود صید نکرده بلکه آن را برای مبادله با محصول دیگری تولید کرده است. این قسمت از مازاد برای ماهیگیر تنها دارای ارزش مبادله‌ای می‌باشد. رابطه بافندگان با تور تولید شده نیز چنین است. یعنی تور را نه به منظور ماهی گرفتن بلکه برای مبادله آن با ماهی صید شده، تولید می‌کنند. اینجا مازاد صید شده به نوبه خود - و به این اعتبار که صورت ارزش مبادله به خود گرفته است - جنبه سرمایه پیدا می‌کند. چرا که، از طریق مبادله، در نهایت موجب تحقق یا سامان‌یابی (Réalisation) تور گشته و از این رو زمینه‌ساز افزایش باروری تولید می‌شود.

گسترش تقسیم کار و روابط مبادله‌ای موجب پیدایش پول شده و این به نوبه خود باعث سهولت مبادله و انباشت مازاد می‌گردد. پول معادل عمومی تمامی کالاهاست و از این جهت می‌توان آن را تجربیدی‌ترین شکل کالا - و ارزش مبادله‌ای آن - دانست. پول بالقوه قابل تبدیل به تمامی کالاهاست و بالعکس. از این رو صاحبان کالاها - و به طریق اولی دارندگان مازاد - سعی در تبدیل آن به پول دارند. بنابراین پول را می‌توان شکل خاصی از سرمایه، و یا بهترین شکل آن، از دیدگاه صاحبان سرمایه دانست. جستجوی سود (که شکل خاص مازاد در جامعه سرمایه‌داری است) و انباشت و تبدیل آن به سرمایه برای تولید سود باز هم بیشتر، پویایی جوامع سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

چنانکه قبلاً اشاره کردیم، سرمایه در این جوامع اشکال بسیار متفاوتی به خود می‌گیرد: از صورت مادی و فنی - وسایل تولید، ماشین آلات و غیره - گرفته تا شکل کالایی، پولی و مالی. بدین

ترتیب می‌بینیم که منحصر کردن سرمایه به شکل خاصی از آ یعنی درآمد ارزی یا نفتی (سرمایه مالی) تنها می‌تواند ناشی از درک ناقص و نادرست از سرمایه باشد.

ادعای نویسنده مبنی بر اینکه پیشرفتهای اقتصادی کشورهای نظیر کره جنوبی و برزیل و غیره بدون اتکای سرمایه‌های زیاد صورت گرفته است، تأییدی است بر این نکته نویسنده کتاب مفهوم سرمایه و به‌طور کلی اقتصاد سرمایه‌داری، نفهمیده است. در مورد کشورهای مذکور باید یادآوری کنیم برزیل با بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار بدهی خارجی مقروض تریه کشور دنیاست و کره جنوبی با ۴۵ میلیارد دلار بدهی در ردیف چهارم بدهکارترین کشورهای جهان قرار دارد.^۲ این ارقام نشان دهنده ابعاد عظیم سرمایه‌گذاریهای داخلی و خارجی در این کشورهاست. با توجه به این حقایق چگونه می‌توان مدعی شد «سرمایه شرط لازم برای رشد و توسعه اقتصادی» این کشور نبوده است؟ در سایه همین میلیاردها دلار سرمایه قرض شد خارجی و داخلی و نیز سایر سرمایه‌گذاریهاست که این کشور توانسته‌اند ظرفیت تولیدی خود را بالا ببرند. واضح است که بدهکار بودن را در این مورد منفی و زیان بخش ارزیابی نمی‌کنیم آنچه اهمیت دارد و باید مورد قضاوت قرار گیرد چگونگی استفاده از این امکانات است.^۵

چنانکه قبلاً اشاره شد، سرمایه عبارت است از امکانات اندوخته شده به‌منظور بالا بردن باروری تولید در آینده. این امکانات در جوامع امروزی بیشتر شکل پولی و مالی به‌خوبه گرفته‌اند. کشورهای «اپک» با افزایش قیمت نفت یکبارہ امکانات فوق‌العاده مالی دست یافتند. اینکه تا چه حد توانسته از این امکانات استفاده کرده و با سرمایه‌گذاریهای مناسب بخشهای مورد نیاز، اقتصاد خود را استحکام بخشند جای بحث دارد. مشکلات و دردهایی از قبیل فساد و رشوه‌خواری، عقب ماندگی فرهنگی و کلاسی لیاقتی مسؤولان اقتصادی را نباید به حساب زیان بخش بودن سرمایه‌های نفتی گذاشت. تقصیر «افراد» را نباید به گردن «اشیاء» انداخت. گذشته از این، طبق داده‌های آماری موجود در خود کتاب، تحولات ناشی از افزایش درآمدهای نفتی را، برای اقتصاد کشورهای اپک، می‌توان

جموع مثبت ارزیابی کرد. چنانکه قبلاً متذکر شدیم نویسنده بود در موارد متعددی، چه به طور صریح و چه به صورت تلویحی، این امر اعتراف دارد. مثلاً در صفحه ۲۱۵ کتاب می‌خوانیم: تغییراتی در تولید و مصرف [کشورهای نفتی] پدیدار شده، و نیمی از کشورهای صادرکننده نفت زیربنای اقتصادی نسبتاً پتری پیدا کرده‌اند. ولی لااقل ۱۰ تا ۲۰ سال لازم است تا به سطح توسعه یافتگی فعلی کشورهایمانند اسپانیا - که از عقب‌نده‌ترین کشورهای اروپای غربی می‌باشد - برسند. ظاهراً پسندیده تحولات مثبت اقتصادی در بعضی کشورها را قبول دارد با سرعت رشد را کافی نمی‌داند، و مدت ۱۰ تا ۲۰ سال را برای رسیدن به سطح رشد اسپانیا طولانی ارزیابی می‌کند. اما آنچه پسندیده در اینجا از قلم انداخته، مدت زمانی است که اسپانیا صرف توسعه اقتصادی خود کرده است. اگر مبدأ را انقلاب صنعتی اروپا بگیریم، نزدیک به ۲۰۰ سال لازم بوده تا اسپانیا به سطح رشد فعلی برسد. بنابراین اگر قبول کنیم که ۱۰ تا ۲۰ سال اگر به سطح توسعه یافتگی اسپانیا می‌رسیم (که به نظر ما بیش از حد خوشبینانه است) سرعت رشد ما در این صورت حداقل ۱۰ برابر اسپانیا خواهد بود. ۱۰ یا ۲۰ سال در تاریخ اقتصادی یک کشور مدت بسیار کوتاهی است. در مورد جوامع توسعه نیافته که روی سکون (Inertie) و مقاومت در برابر هرگونه تحول در اختارهای اقتصادی - اجتماعی از موانع عمده رشد است، عاملان اهمیت بسیاری دارد. برای ایجاد ابتدایی‌ترین تغییر و تحول آداب و رسوم و سنتها، معمولاً به سپری شدن بیش از دو نسل از است. بنابراین کشورهای را که بتوانند در مدت ۱۰ تا ۲۰ سال گام در راه توسعه یافتگی بگذارند باید استثنایی و دارای رعیت رشد برق‌آسا دانست.

نویسنده به هر قیمتی که شده سعی در اثبات اثرات تخریبی رایش قیمت نفت دارد، و بدون هیچ تردید و تأملی اظهار می‌دارد، با افزایش درآمدهای نفتی، «نه تنها تحولات اقتصادی و اجتماعی مورد نظر، در هیچ کدام از کشورهای مالک [نفت] وقوع نییوسته و امید آنان برای برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی به‌جایی نرسیده است بلکه هنوز هم رژیمهای استبدادی بیشتر این ممالک حاکم بر امور می‌باشند» (ص ۱۱۸). آخر قراری دموکراسی و عدالت اجتماعی چه ربطی به درآمد نفتی دارد؟ برای برکناری رژیمهای استبدادی چرا باید به نفت امید

تَرَک اندیشه تعقلی و پراکنده‌گویی با تمسک به آراء و عقاید گران می‌تواند نتایج بسیار زیان‌بار و خطرناکی به بار آورد. پسندیده ما، که قاعدتاً مدافع سرسخت منافع کشورهای صادرنده نفت است، این چنین، تحلیل‌های اقتصاددانان ضد «آپک»

غربی را تکرار می‌نماید: «البته نباید تلاش کرد که قیمت نفت دائماً در حال افزایش باشد؛ چون افزایش بی‌رویه قیمت نیز به صلاح و منفعت کشورهای صادرکننده نیست. گرانی نفت، بهره‌برداری از منابعی را که قبلاً به جهت بالا بودن هزینه استخراج مقرون به صرفه نبوده، تشدید خواهد نمود» (ص ۲۰۹). مبنای استدلال این است که افزایش بیش از حد قیمت نفت موجب کم شدن تقاضا برای آن می‌گردد و در نتیجه سطح تولید و درآمدهای نفتی کشورهای صادرکننده کاهش می‌یابد. اما آنچه در این تحلیل مدنظر نیست منافع درازمدت کشورهای نفتی است که به این ترتیب عمر ذخایر نفتی‌شان افزایش می‌یابد. اما نویسنده ما توجهی به این مسائل ندارد و وقتی هم مخالف ارزان شدن قیمت نفت است مخالفتش از این رو است که، «غرب در گذشته به مدت طولانی، نفت را به بهای کم دریافت نمود، ولی نه تنها توجهی به فقر و گرسنگی موجود در جهان سوم صادرکننده نفت نکرد، بلکه از بابت آن تشکری هم ننمود!» (ص ۲۱۰). لازم به دقت است که اگر غرب در گذشته تشکر می‌نمود و آپک به آن راضی می‌شد، امروز قیمت نفت بشکله‌ای ۲ دلار بیشتر نبود. در این مورد لااقل باید از قدرشناسی غرب قدردانی کرد! از پریشان‌اندیشی جز این حاصل نمی‌شود».

1) G. Masseron, *L' Economie des hydrocarbures*, Ed. Technip, Paris, 1975, p. 64.

2) Sid- Ahmed, *L'OPEP, passé, present et perspective*, Ed. Economica, Paris, 1980, p. 202.

۳) نظام اقتصادی کره جنوبی، تایوان و برزیل صدوشتاد درجه با چین و کوبا اختلاف دارد. چگونه می‌توان از عملکرد اقتصادی این دو گروه کشور نتیجه‌گیری مشابه نمود؟ این باز تأییدی است بر اینکه نویسنده ما فاقد روش تحقیقی درستی است.

۴) روزنامه لوموند، شماره ۲۲ نوامبر ۱۹۸۵، ص ۲۸.

۵) بدهکار بودن کشورهای جهان سوم - برخلاف ادعاهای نظریه پردازان «وابستگی» و «تسلط» - به خودی خود نمی‌تواند زیان بخش تلقی شود. اولاً با توجه به کاهش ارزش پول (به علت افزایش قیمتها) در طول مدت و نیز خطر سوخت شدن قروض - که همیشه طلبکار را تهدید می‌کند - می‌توان گفت که در چهارچوب روابط سرمایه‌داری، بدهکار اغلب در موضع مناسبت و مطلوب‌تری قرار دارد تا طلبکار. ثانیاً بدهی به منزله گرگان مالی است که در اختیار کشور مقروض قرار دارد و می‌تواند از آن در صورت لزوم، به صورت وسیله‌ای برای فشار سیاسی - اقتصادی استفاده کند. نمونه میکزیك در این مورد مثال گویایی است.

۶) در این نوشته سعی ما بر این بود که مسائل نظری مطرح شده در کتاب را برجسته کرده و در باره آن بحث کنیم و برای دوری از اطاله کلام از بر شمردن بی‌دقتیهای ترجمه (یا تألیف!) خودداری نمودیم. مثلاً در صفحه ۷۲ خواننده کشف می‌کند که «قسمت اعظم خاک عربستان حاصلخیز است»، و در صفحه ۱۱۲ دچار تشویش و دلهره می‌شود از اینکه نکند در الجزایر کودتای غربی صورت گرفته و شخصی به اسم «چارلی بنجوید» رئیس جمهور شده است! اندکی صبر و تأمل لازم است تا بالاخره دریابد که این اسم ترجمه انگلیسی همان «شاذلی بن جدید» معروف است. این بی‌دقتیها نشانه بی‌حرمتی به خواننده و ارج نهادن به دانش عمومی است.